

به دنبال محل چنان زار کریم  
که از گریه ام نایقه در گل نشیند

طیب اصفهانی

## آهن و آه

آن کاروان آهن، پر شد چو سرنشینش  
نالید و چرخ سایید، بر خط آهنینش  
قلیم فشرده می شد، در زیر چرخهایش  
یارم وداع می کرد، با رمز دستهایش  
چشمان من دو تنها، پاهای من دو خسته  
او دست و پای بسته، در آن قفس نشسته  
آنجا پر از هیاهو، من در سکوت کامل  
دنیای من فقط بود، آن سر نشین محمل  
آن روز داغ و خسته، آن کاروان آهن  
می برد جان من او، در واپسین رفتن  
آن کاروان آهن، چون اژدهای بی پا  
بلعید در دهانش، اندام دلبرم را  
ناگاه نعره ای زد، همچون نفیر دیوان  
خیزی گرفت و گم شد، در پهنه ی بیابان  
آهنگ آن کجاوه، تنها تکان تکان بود  
خونابه ی دل من، آنجا چکان چکان بود  
او رفت و بار دیگر، حسرت رفیق من شد  
شبهای بی ستاره، یار شفیق من شد

او در افق نهان شد، در پیش دیده ی من  
من مانده بودم و من، در ایستگاه آهن  
من مانده بودم و من، با سینه ای پر از غم  
این زخم جان ستان را دیگر نبود مرهم

من ماندم و دوباره، تنهایی و تباهی  
در بند دیو ماتم، در ظلمت و سیاهی  
گویی به خواب بودم، آن روزهای دوشین  
هرگز ندیده بودم، آن چشمهای نوشین  
شاید که بود این ها، افسانه های دیرین  
من خواب دیده بودم، آن روزهای شیرین  
(از سنگ ناله خیزد، روز وداع یاران)  
فریاد من ولی مُرد، در زیر سیل باران  
ازسنگ ناله برخواست، از ابر ژاله بارید  
دلدار من چرا رفت؟ بازش به من بیارید  
شاید که مویه کردن، تنها دواي من بود  
خشکیده بود امّا، سرچشمه های این رود  
گفتن چگونه باید، این درد بی امان را  
صدها جریده باید، هجران عاشقان را

۶ آگست ۱۹۹۹  
هیوستون-تکزاس